

نشست های علمی پژوهشکده حج و زیارت

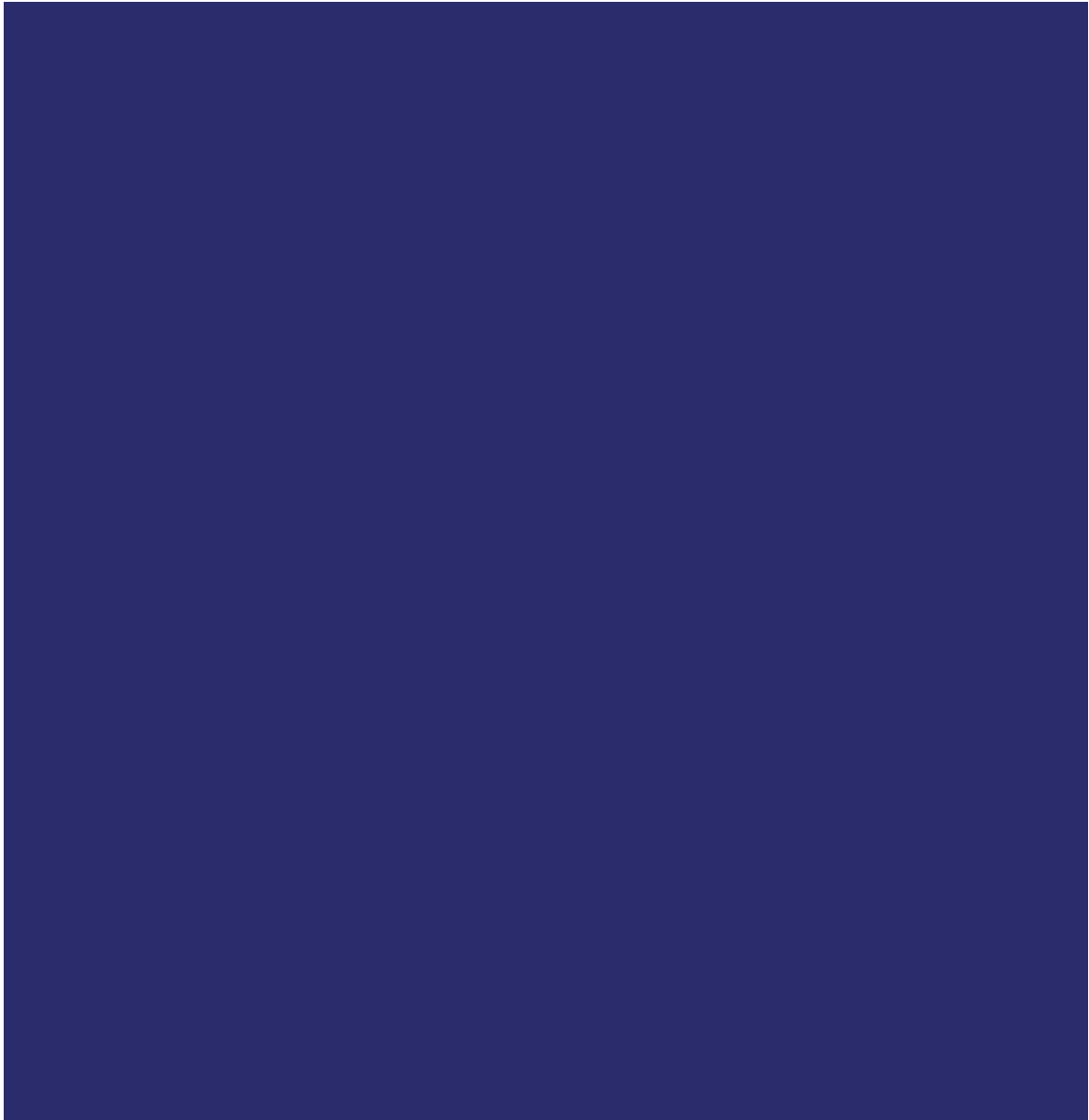
کلام و معارف

(۵)

شیوه های بیان و دفاع
از عقائد اسلامی در مکه و مدینه

باجضور

استاد: محمد حسن زمانی



سنة التأسيس



نشست علمی گروه کلام و معارف پژوهشکده حج و زیارت

عنوان نشست: شیوه‌های بیان و دفاع از عقائد اسلامی در مکه و مدینه

با حضور استاد: حجت الاسلام والمسلمین دکتر محمدحسن زمانی

زمان: دوشنبه ۲ مرداد ماه ۱۳۹۶

مکان: سالن اجتماعات دفتر نمایندگی بعثه مقام معظم رهبری در خراسان رضوی

سخنان دیرجله



اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین

خدمت همه اساتید و فضلا، روحانیون، معین و معینه‌های محترم، که با حضور خودشان زینت بخش محفل علمی ما شدند، خیر مقدم عرض می‌کنیم. همچنین از حضرت استاد حجت الاسلام و المسلمین دکتر زمانی، که دعوت بعثه خراسان را پذیرفتند تا بتوانیم در محضر ایشان باشیم، تشکر ویژه‌ای داریم. عزیزان بهتر واقف‌اند که حج، نماد وحدت و عزت و اقتدار امت اسلامی است و امروز، این اقتدار و عزت، بهتر به دنیا مخابره می‌شود. از سوی دیگر با پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی، بزرگ‌ترین هجمه‌ها علیه مکتب تشیع صورت می‌گیرد و روحانی کاروان در رأس این هجمه‌ها در مکه و مدینه قرار دارد. از این رو روحانی کاروان بین دو محذور قرار می‌گیرد: از طرفی نمی‌خواهد عزت، اقتدار و وحدت اسلامی را با

مطرح کردن مسائل تفرقه افکنانه، خدشه دار کند و از طرفی، چون مرزبان مکتب تشیع است، وظیفه ذاتی اش دفاع از عقاید شیعی است.

امروز از حضرت استاد دعوت کردیم تا در محضرشان ببینیم، در وضعیت حساسی که حج امسال قرار دارد، اگر روحانیون بین این دو محذور (ضرورت حفظ وحدت اسلامی و ضرورت پاسخ دادن به شبهات علیه شیعه) قرار گرفتند، بتوانند از عقاید اسلامی در مکه و مدینه دفاع کنند.

مجدداً از همه بزرگواران تشکر می‌کنم؛ مخصوصاً از رئیس بعثه خراسان، حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر احمدی، که انصافاً همیشه به دنبال ارتقای علمی روحانیون بعثه بوده‌اند. با ذکر صلوات بر محمد و آل محمد، حضرت استاد را به جایگاه دعوت می‌کنیم.



سخنان دکتر زمانی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله والصلاة والسلام على سيدنا رسول الله محمد وعلى اهل بيته الطيبين الطاهرين المعصومين.

ابتدا شهادت امام صادق عليه السلام را تسلیت عرض می‌کنم و امیدوارم ما، که لباس شاگردی این امام معصوم را پوشیده‌ایم و وارثان راه ائمه عليهم السلام هستیم، بتوانیم دین خود را به دین، مکتب و انقلابمان به خوبی ادا کنیم. از شما اساتید بزرگوار، روحانیون گرامی، معین‌ها و معینه‌های محترم، و مسئولین محترم بعثه مقام معظم رهبری در خراسان، که زمینه این دیدار را فراهم کردند، تشکر می‌کنم. موضوعی که قرار شده خدمت شما عرضه کنم، شیوه‌های بیان و دفاع از عقاید اسلامی در اوضاع فعلی مکه و مدینه است که آن را در سه محور کلی خدمت شما عرضه می‌کنم:

محور اول: شیوه تبلیغ موفق مکتب اهل بیت علیهم‌السلام بین اهل سنت؛

محور دوم: پیام‌های اصلی ما در حج؛

محور سوم: مراقبت‌های امنیتی حج که تعدادی از این مراقبت‌ها مربوط به حج ۹۶، و تعدادی هم مربوط به هر سال است.

شیوه‌های تبلیغ موفق مکتب اهل بیت علیهم‌السلام

در آغاز این بخش باید بگویم که ما وظیفه داریم مکتب اهل بیت علیهم‌السلام را به تمام جهانیان معرفی کنیم و این واجب است. ما در دنیا چهار دسته مخاطب داریم:

گروه اول: شیعیان خارج از کشور که حدود سیصد میلیون نفرند و ما باید معارف مکتب اهل بیت را به آنان برسانیم. اما تا به حال آن‌گونه که باید، این کار را انجام نداده‌ایم. اینها اولویت اول هستند؛

گروه دوم: جامعه اهل سنت جهانی هستند. اهل سنت حدود یک میلیارد و صد میلیون نفرند؛ اعم از اهل سنت داخل کشور و خارج از کشور؛^۱

۱. طبق آخرین آماري که گرفته شده است، یک میلیارد و ۶۴۰ میلیون جمعیت امت اسلامی در دنیاست و شیعیان بین حدود ۳۵۰ تا ۴۰۰ میلیون نفرند.

گروه سوم: پیروان ادیان الهی هستند. طبق امر صریح قرآن، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به معرفی اسلام به پیروان ادیان آسمانی موظف شدند: «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ»^۱ «قل» امر است و امر ظهور در وجوب دارد؛ یعنی این کار بر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله واجب بوده است؛ مثل وجوب نماز. وجوب آن نیز برای شخصیت حقوقی پیغمبر بوده که به روحانیون منتقل شده است. الآن مخاطب این «قل» ما هستیم. دعوت پیروان ادیان آسمانی به اسلام بر ما واجب شرعی بوده، اما در این ۳۸ سال بسیار کوتاهی کردیم؛ معرفی اسلام به پیروان ادیان آسمانی؛ مثل مسیحیان، یهودیان و زرتشتیان؛

مخاطب چهارم: بقیه جامعه بشری که پیرو ادیان الهی نیستند؛ اعم از بودائیان، هندوها

و....

در دنیا حدود یک میلیارد هندو داریم، نزدیک هشتصد میلیون بودایی داریم و ادیان متعددی که جمعیت آنها کمتر از یک میلیارد است. شاید جمعیت گروه مخاطب چهارم نزدیک به یک میلیارد بشوند. اما نسبت به این مقدار، اقدامات ما تقریباً صفر بوده است. ما روحانیون در قیامت چه جوابی خواهیم داشت؟!

در بخش معرفی مکتب اهل بیت علیهم السلام به جامعه شیعه از نظر شیوه ارائه، مشکل فنی

۱. آل عمران: ۶۴.

بسیاری وجود ندارد. با اندک تفاوت‌هایی که الآن به بحث ما مربوط نمی‌شود، می‌توانیم معارف اهل بیت علیهم‌السلام را به جوامع شیعی خارج از کشور نیز عرضه کنیم؛ زیرا اینها مشترکات بسیاری دارند؛ هر چند تفاوت‌هایی نیز وجود دارد که وارد این بحث نمی‌شویم. محل بحث ما گروه دوم است؛ یعنی ما باید ببینیم چگونه مکتب اهل بیت علیهم‌السلام را به جامعه اهل سنت عرضه کنیم؟ این سخن منافاتی با وحدت ندارد. ما معتقدیم حفظ وحدت، واجب است. اما جمع بین این دو (عرضه مکتب اهل بیت علیهم‌السلام به جامعه اهل سنت و حفظ وحدت جامعه اسلامی) کار ظریفی است.

بسیاری از تلاش‌های امامان بزرگوار ما، این بود که بنا بود معارف مکتب ناب تشیع را به جامعه اهل سنت زمان خودشان عرضه کنند. در تاریخ شیعه علمایی هم بوده‌اند که برای عرضه معارف مکتب اهل بیت به اهل سنت کار کرده‌اند. کتاب‌های فراوانی هم در این باره نوشته شده است؛ مانند کتاب‌هایی که مرحوم علامه حلی، شیخ طوسی و... نوشته‌اند تا کتاب‌هایی مانند *حقائق الحق*، *الغدیر* و کتاب‌های معاصرینی مانند مرحوم علامه مرتضی عسکری، آیت‌الله جعفر سبحانی و بقیه اساتید. بنابر این کتاب کم نیست. اما مشکلی فنی وجود دارد که در نتیجه آن، بسیاری از فعالیت‌های تبلیغی مبلغان و علمای ما بین اهل سنت کامیاب نبوده است. شمار اندکی بوده‌اند که تأثیر جدی گذاشته‌اند. چند کتاب در تبیین معارف اهل بیت داریم که جامعه اهل سنت از آن استقبال کرده باشد؟ چند عالم در تبلیغ

مکتب اهل بیت داشته‌ایم که جامعه اهل سنت از آنان استقبال، و دعوتشان کرده باشند؟ داشته‌ایم، ولی کم تعداداند. این مسئله شیعه است.

دو عنصر لازم است تا تبلیغ مکتب اهل بیت برای جامعه اهل سنت با موفقیت همراه باشد: دانش لازم و روش مناسب. اگر این دو با هم باشند، نتیجه مطلوب حاصل می‌شود. اما اگر دانش زیاد باشد ولی روش روان‌شناسانه نباشد، نتیجه نمی‌گیریم؛ بلکه ﴿قَلَمٌ يَرُدُّهُمْ دُعَايَ الْإِفْرَارِ﴾^۱ در بخش دانش، در حوزه کارهای بسیاری شده و مطالب خوبی به نگارش درآمده است. اما در بخش روش، کمتر به ما گفته‌اند که روش کار در برابر اهل سنت چیست. آنچه بنده خدمت شما عرض می‌کنم، برخی روش‌هایی است که به نظر می‌رسد می‌توانند موفقیت‌آمیز باشند.

من تقریباً از سال ۱۳۶۱ کار تبلیغی بین اهل سنت را در مساجد و حوزه‌های آنان، شروع کردم؛ اول کردستان، بعد بلوچستان و بعد خراسان. طبعاً من هم خودم روش را نمی‌دانستم. در اولین برخوردهایی که با اهل سنت داشتم، احساس می‌کردم ناکامی‌ام زیاد است. حدود بیست تا سی، روش محصول تجربیات این چهار دهه است که ده مورد از آنها را خدمتتان عرض می‌کنم؛ روش‌هایی که در تبلیغ موفق می‌تواند مؤثر باشد.

۱. نوح: ۶.

اصول روش‌های تبلیغ موفق

اصل اول: حسن خلق و تواضع

سال گذشته آقای دکتر تاج‌الدین هلالی، مفتی سابق استرالیا و عضو شورای عالی دارالتعلیم مصر را دعوت کردیم که حدود دو هفته جاهای بسیاری را در ایران گشت و وضعیت روحانیت شیعه و اهل سنت را دید. ایشان در روزهای آخر این جمله کلیدی را به من گفت: «آقای زمانی، شما علمای شیعه در معرفی مکتب اهل بیت به اهل سنت یک اشتباه دارید». گفتم: «چه اشتباهی؟» گفت: «قبل از اینکه فتح قلوب کنید به فکر فتح عقول هستید». تعبیرش این بود «ان فتح القلوب یکون قبل فتح العقول». بدون اینکه قلب مخاطب خود را همراه کنید وارد گفت‌وگوی علمی می‌شوید. در حالی که او آمادگی ندارد که حرف شما را بپذیرد. اصلاً شما را دوست ندارد. بیهوده بحث علمی می‌کنید. هر چه هم دلیل بیاورید، فایده ندارد؛ چون قلب او بسته است. بنابراین باید اول فتح قلوب کنید. وقتی او را با خودتان همراه کردید، به شما علاقه مند شد، خوش بین شد به شما، بعد شروع کنید آنچه می‌دانید بگویید. آن وقت در دل باز است و می‌پذیرد.

این، نکته مهمی است که امام صادق علیه السلام در احادیث متعدد به آن اشاره فرموده‌اند. در *وسائل الشیعه* ده‌ها حدیث داریم که شیوه تعامل با اهل سنت را مطرح می‌کند. می‌فرمایند

بحث‌های علمی را کم کم مطرح کنید. اول دعوت به روش می‌کنند؛ مثلاً می‌فرمایند: «عودوا مرضاهم، و اشهدوا جنازتهم، صلّوا معهم». بحث عیادت مریض اهل سنت را مطرح می‌کنند. عیادت مریض کار علمی نیست؛ ولی همین فتح قلوب است و خود ائمه این کار را می‌کردند. وقتی رفتی به عیادت مریض، در قلب او باز می‌شود و آماده است برای شنیدن. مواردی از قبیل عیادت مریض، شرکت در تشییع جنازه و حضور نماز جماعت آنها، صرفاً نمونه‌هایی است که ذکر فرموده‌اند و مراد این است که تعامل اخلاقی و عاطفی با آنها داشته باشید تا قلب آنها به شما علاقه مند شود و احساس کنند که شما آنها را دوست دارید. احادیث ائمه علیهم‌السلام، ما را به این اصل ارشاد می‌کند که قرآن راز موفقیت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را چنین می‌فرماید: ﴿فِيمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ قَطًّا غَلِيظًا لَأَنْقَضُوا مِنْ حَوْلِكَ﴾^۱ بنابراین علم نقش اول را ندارد؛ بلکه نقش اول با محبت است.

محبت روحانیون، مثل سایر مردم، شاید به سه دسته قابل تقسیم باشند:

بعضی‌ها تبسم بر لبانشان نقش بسته است؛ چهره‌ها خندان است مهربان هستند؛ نگاه به آنها آنان را در قلب آدم جا می‌دهد، چون لبخند روی لبش است، بقیه دوستش دارند. شاید هیچ چیز هم نگفته باشد. این یک نوع است. این همان است که حضرت فرمود: «التبسم

۱. آل عمران: ۱۵۹.

حباله المودة^۱ «گشاده‌رویی کمند (دام) محبت و عشق است». خوب این در مکه و مدینه کافی است، لازم نیست حرف بزند. همین که شما از کنار زائران کشورهای دیگر رد می‌شوید و با لبخند به طرف نگاه می‌کنید و محبتی نشان می‌دهید، همین کافی است. این تأثیرگذار است و اثر خودش را می‌گذارد.

دسته دوم افرادی که ظاهری عادی دارند و زیاد پیدا نیست که مهربان‌اند یا عصبانی یا...؟ دسته سوم، اخمو هستند، احياناً خودشان را گرفته، و در خودشان فرورفته‌اند. اینها فرار دهنده است.

بعضی‌ها نحوه برخوردشان با مردم بسیار متواضعانه است. خدا حفظ کند آیت الله صلواتی را؛ من دیدم ایشان وقتی می‌آیند در یک جلسه‌ای، می‌روند در یک گوشه‌ای بین مردم می‌نشینند و بقیه باخبر نمی‌شوند. این تواضع ذاتی است؛ تصنعی نیست. اینها اثر خودش را می‌گذارد.

بنابر این اخلاق نقش اصلی را دارد. سعی کنید این دستوری که داده شده است «التبسم حباله المودة» و یا تواضع را که نقش عمده ایفا می‌کند، رعایت کنیم. اولین شرط موفقیت

۱. آنچه از احادیث و منابع حدیثی یافت شد، عبارت «البشاشة حباله المودة» است. (نهج البلاغه صبحی صالح، کلمات قصار)



تبلیغ، حسن خلق، تبسم و تواضع است در برابر همه. در احادیث امام صادق علیه السلام درباره چگونگی برخورد با اهل سنت، این گونه امور اخلاقی آمده است.

اصل دوم: تسلط علمی بر معارف تشیع و تسنن و وقوف بر نقاط اشتراک و افتراق



بعضی وقت‌ها روحانی در تبیین معارف تشیع ضعیف است و نمی‌تواند خوب تبیین کند. ضعف از ماست. آنجا توقع نباید داشته باشیم که طرف بپذیرد. ما باید مجموعه کتاب‌هایی را که درباره معارف تشیع و مسائل اختلافی نوشته شده است، ببینیم تا مسلط باشیم و سخنان محکم‌تری بگوییم. تسلط بر معارف اهل سنت هم لازم است. گاهی ما از نقاط اشتراک و افتراق اطلاع دقیقی نداریم.

اولین سفری که من به مکه رفتم و حج مشرف شدم، حدود ۲۵ سال قبل بود که به عنوان زبان‌دان رفتم. خوشحال بودم که مرا به عنوان مبلغ اعزام کرده‌اند. شروع کردم به خواندن کتاب *آیین و هابیت آیت‌الله سبحانی* که کتاب بسیار خوبی است. خوشحال بودم که از نظر علمی مسلط شده‌ام. وارد مدینه که شدیم، روز بعد برای نماز ظهر به مسجدی رفتم. نزد امام جماعت رفتم و بعد از سلام و احوال‌پرسی شروع کردم به صحبت کردن درباره شفاعت. گفتم چرا شفاعت را قبول ندارید؟ نگاهی کرد و گفت «چه کسی شفاعت را قبول ندارد؟! اهل یوجد

فی العالم الاسلامی مَنْ ینکر الشفاعة؟! اصلاً می‌توانی یک نفر را در عالم اسلام پیدا کنی که شفاعت را قبول نداشته باشد؟» گفت: «این همه آیه راجع به شفاعت در قرآن داریم. مگر می‌شود کسی مسلمان باشد و شفاعت را قبول نکند.» کمی فکر کردم و چند تا از آیات شفاعت را خواندم. او گفت: «بگذار بقیه را من بخوانم» و شروع کرد آیات شفاعت را خواندن.

کمی فکر کردم و گفتم: بله، اصل شفاعت را قبول دارید. این، مشترک است. ولی اختلافاتی هم وجود دارد. گفت: «چه اختلافاتی داریم؟» گفتم: احتمالاً در مورد شفاعت کنندگان با هم اختلاف نظر داریم. گفت: «شفاعت کنندگان به نظر شما چه کسانی هستند؟» گفتم: به نظر ما انبیا، شهدا... گفت: بقیه اش را من می‌شمارم: «اهل بیت پیغمبر ﷺ، عمل صالح، قرآن، مسجد، همسایه...». و هر چه را من حذف کرده بودم شروع کرد به خواندن و هیچ چیزی تهش نماند. گفتم: احتمالاً در شفاعت شونده‌گان با هم اختلاف نظر داشته باشیم. گفت: «از نظر شما چه کسانی شفاعت می‌شوند؟» گفتم: کسی که مؤمن باشد و ایمان داشته باشد؛ اما احياناً مرتکب بعضی از گناهان صغیره شده باشد. گفت: «بگذار بقیه اش را من بگویم: گناهان کبیره هم قابل شفاعت است. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: اَدخُرتم شفاعتی لاهل الكبائر من أمتی.»

فکر کردم و گفتم: در طلب شفاعت اختلاف داریم. گفت: «بله ما هم از خداوند طلب



شفاعت می‌کنیم». هر چه جلو رفتیم و هر چه مطرح کردیم، آیات و احادیث آنها را می‌خواند و معتقد بود؛ نه اینکه بخواهد بازی در بیاورد. گفت: «حالا اختلاف شما با ما در چه چیزی است؟» گفتم: نمی‌دانم باید فکر کنم ببینم چیست؟ احساس کردم ظاهراً بیهوده آمدیم. در عین حال که می‌دانستم و یقین داشتم در مسئله شفاعت با وهابیت اختلاف جدی داریم و آنها به دلیل مسئله شفاعت، ما را مشرک می‌دانند. اما خوب گیر کجاست؟

گاهی این طور است. پیش خودمان خیال می‌کنیم که ما رستم دستان هستیم. اما وقتی می‌آییم در این وادی، می‌بینیم نه، مسئله چیزی دیگر است. اینها به دلیل نبود اطلاع دقیق از نقاط اشتراک و افتراق است. خوب طبیعتاً آدم ناکام می‌شود.

از روز بعد، مسجد را عوض کردم به شکل دیگر جلو رفتم. رفتم در مسجد النبی و یک طلبه‌ای از جامعه اسلامی را پیدا کردم و مقداری با او درباره شفاعت صحبت کردم. تازه متوجه شدم نقطه اختلاف کجاست و این برای من مهم بود که روی این مسئله کار کنم. یک نقطه افتراق در بحث شفاعت، درخواست شفاعت از شفیع است. هر چه قبلاً گفتیم، همه مشترک بود؛ اما نقطه افتراق اینجا بود، حرف وهابی‌ها این است که می‌گویند شفاعت را می‌پذیریم. ولی شفاعت در دست خداوند است. خداست که می‌تواند شفاعت را بپذیرد. اختیار قبول یا عدم قبول با اوست. شفاعت فقط حق دارند درخواست کنند. اما اختیار ندارند که آن



شفاعت را تصویب کنند. تصویب دست خداست. حالا که این طور است از چه کسی بخواهیم و درخواست کنیم؟ از آن بنده‌ای که خودش تصمیم گیرنده نیست و فقط می‌تواند درخواست کند؟ او که کاره‌ای نیست، بنا بر این باید از کسی بخواهید که بناست بپذیرد؛ کسی که می‌تواند. کلید دست کسی دیگر است. از او نمی‌خواهید و از کسی که کلید دستش نیست می‌خواهید؟! گفتیم: شما چه کار می‌کنید؟ گفت: ما شفاعت پیغمبر ﷺ را قبول داریم؛ ولی می‌گوییم: «اللهم شفّع فیّ نبیک»؛ «خدایا شفاعت پیامبرت را درباره ما قبول کن». کلید دست اوست، شما از کسی درخواست می‌کنید که بنده خداست و نمی‌تواند تصمیم بگیرد. این کار غیر منطقی است. گفتیم: به فرض که غیر منطقی است، چرا می‌شود شرک؟ به شرک چه ربطی دارد؟ گفت: «شرک به خاطر اینکه می‌گویید یا وجیهاً عندالله اشفع لنا عندالله. وهابی می‌گوید جرم‌تان همین است. من گفتیم: ما شیعیان از پیغمبر ﷺ نمی‌خواهیم گناه ما را بیخشد، اما از او می‌خواهیم که نزد خدا برای ما شفاعت کند. وهابی می‌گوید چرا از پیغمبر ﷺ می‌خواهید که شفاعت کند. ایشان که نمی‌تواند تصمیم شفاعت را بگیرد. ایشان باید خواهش کند. کلید دست ایشان نیست. کلید دست خداست. می‌گوید چرا از صاحب کلید نمی‌خواهید؟ آنها می‌گویند ما از خود خدا می‌خواهیم و می‌گوییم: «خدایا، شفاعت انبیا را در حق ما قبول کن».



هیچ کس غیر از خدا استقلال در شفاعت ندارد الا بأذنه.

پس باید ابتدا اشکال را بدانیم که چیست و سپس دنبال جواب بگردیم. یک جواب در مسئله شفاعت این است که چون بار گناه ما سنگین است، نمی‌توانیم از خدا بخواهیم. او جواب می‌دهد مگر بار سنگین مانع استغفار است؟ می‌گوییم بله، می‌گوید قرآن کجا فرموده است بار سنگین مانع استغفار است؟ قرآن یک بار را مانع استغفار می‌داند و آن شرک است. قرآن می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ﴾^۱ فقط شرک بار سنگین است: ﴿إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾^۲ شما که مشرک نیستید. مسلمان هستید و مسلمان، هر اندازه بارش سنگین باشد، مانع ارتباط با خدا و استغفار نیست.

من وارد بحث نمی‌شوم چون می‌خواهیم فقط مثال بزنیم تا بدانیم گیر او به ما کجاست و به دنبال جواب‌هایش بگردیم. جوابی که بعدها من به آنها دادم این بود که خود خدا می‌گوید بروید پیغمبر ﷺ را شفیع قرار دهید: ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ...﴾^۳ ما به دستور خدا عمل می‌کنیم.

ممکن است ده‌ها جواب به ذهن دوستان بزرگوار برسد. کار ما همین است که جواب‌ها را

۱. نساء: ۴۸.

۲. لقمان: ۱۳.

۳. نساء: ۶۴.

پیدا کنیم و بعد ببینیم کدام یک می‌تواند قانع‌کننده باشد و صراحت دارد و کدام یک شفافیت ندارد.

حاصل آنکه نکته دوم این است که دقیقاً بدانیم وهابی‌ها و اهل سنت در چه موضوعاتی با ما اختلاف دارند و دقیقاً اشکال آنها به ما چیست؟

اصل سوم: تفکیک موارد اختلاف وهابیت با اهل سنت

باید ببینیم نقطه‌های اشتراک و افتراق وهابیت و اهل سنت چیست. درباره اینکه چه اختلافاتی بین اهل سنت و وهابیت وجود دارد، کتاب‌های متعددی نوشته شده است. علمای سنی، سیصد کتاب علیه وهابیت و تکفیر نوشته‌اند که پژوهشگرده حج و زیارت، بخشی از آنها را چاپ کرده است.

دبیرخانه کنگره مقابله با تکفیر که حضرت آیت‌الله مکارم شیرازی بر آن اشراف دارند، حدود سی کتاب از آنها را در مجموعه‌ای پنج جلدی، تجدید چاپ کرده است. علمای حنبلی و حنفی خراسان، و علمای شافعی و مالکی، نیز کتاب‌هایی علیه وهابیت نوشته‌اند. می‌دانید که حنبلی‌گری بسیار به وهابیت نزدیک است و مذهب حنبلی مادر وهابیت است. اما کتاب‌هایی از علمای حنبلی علیه وهابیت داریم و این جالب توجه است؛ مانند کتابی که سلیمان بن عبدالوهاب، برادر محمد بن عبدالوهاب، نوشت، به نام «الصواعق الالهیه



فی‌الرد علی‌الوهابیه». همایشی هم در زاهدان برگزار شد که تعدادی از مولوی‌های بزرگ بلوچستان، مانند آقای مولوی عبدالرحمان سربازی، در آن شرکت کردند. در آن همایش، محور سخنرانی‌های آنها، که از علمای بزرگ حنفی سیستان و بلوچستان هستند، فقط این بود: «اختلاف‌ها و تعارض‌های مذهب حنفی با وهابیت». توجه به این نکته ضروری است که عمده مخاطبان شما بزرگواران، اهل سنت هستند، نه وهابی.

اصل چهارم: مطالعه کتب درسی حوزه‌های اهل سنت

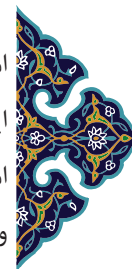
منظور از کتب درسی، کتب معتبر فقهی، اصولی، تفسیری، حدیثی و تاریخی آنهاست. یکی از امتیازاتی که روحانیت شیعه دارد، این است که ما از مطالعه منابع اهل سنت ابایی نداریم. اما آنها کمتر حاضرند کتب شیعه را بخوانند. وهابیان از اینکه کتاب شیعه در اختیار افرادشان قرار گیرد، جلوگیری می‌کنند. این، یکی از امتیازهای روحانیت شیعه است؛ منتها آنچه ما در اصل چهارم می‌گوییم، تقویت این دانش ماست.

ما باید کتاب‌هایی مثل مختصر قدومی را، که اولین کتاب فقهی حوزه‌های اهل سنت خراسان است، بخوانیم. بعد کتاب الهدایة فی الفقه مرغینانی را که چهار جلد است و مثل لمعه ماست. کمی برویم بالاتر، هم وزن مثلاً مکاسب، نه از نظر علمی بلکه از نظر مرتبه، کتاب

ردالمحتار فی شرح الدرالمختار است که هشت جلد دارد. بعد مبسوط سرخسی است که مربوط به حنفی‌های ماست. بعد کتاب‌های موجز محمد و وسیط حسن شیبانی. بعد هم کتاب الفتاوی الهندیه. اگر انسان اینها را بخواند و از فقه اهل سنت آگاهی یابد و کتاب‌های درسی و غیر درسی معتبر آنان را بداند، بسیار مؤثر است.

پیشنهاد من این است چون در خراسان هستید با اهل سنت حنفی ارتباط دارید، خوب است با کتاب‌های درسی، اعم از کتاب‌های فقهی که نام بردم یا کتاب‌های اصولی که الآن اینجا دارند یا کتاب‌های حدیثی و تفسیری آنها، آشنا باشید. جلالین اولین کتاب تفسیری است که می‌خوانند. این تفسیر یک جلدی، عام است و در کل ایران خوانده می‌شود و شافعی و حنفی، همه آن را می‌خوانند. خوب است تفاسیر درسی و غیر درسی آنها را مطالعه کنیم و تسلطی نسبت به متون حوزه اهل سنت و کتاب‌های معتبرشان به دست آوریم. همچنین باید با کتاب‌های وهابی‌ها نیز آشنایی داشته باشیم؛ مثلاً کتاب توحید محمد بن عبدالوهاب را بخوانیم. مهم است که متن عبارت محمد عبدالوهاب را ببینیم. بعد کتاب‌های بن باز را بخوانیم و ببینیم چه گفته است.

اگر کمی جلوتر بیاییم نقدهایی است که علمای وهابی بر عقاید شیعه نوشته‌اند که بعضی از آنها را نام می‌برم: اصول مذهب الشیعة الامامیة الاثنی عشریة عرض و نقد، کتابی



سه جلدی است که پایان‌نامه دکتری آقای قفاری است. تک تک احادیث ما را از اصول کافی، من لا یحضره الفقیه، وسائل الشیعه و... در آورده است. مطالبی را هم که حضرت امام و مرحوم آیت الله خویی در کتاب‌های خود دارند، آورده است. حرف‌هایی را که مرحوم سیدهاشم بحرانی دارد، آورده است. مطالبی که در تفسیر امام عسکری علیه السلام و تفسیر قمی هست، اینها را نیز در آورده است. همه اینها را به طور مستند با هم جمع کرده و تحلیلی ارائه داده و نقد کرده است. باید بدانیم که چه نوشته‌اند که وقتی می‌خواهیم پاسخ بدهیم، پاسخ ما بتواند ناظر و مشرف بر آنها باشد.

احسان الهی ظهیر هم حدود ده کتاب دارد: *الشیعة والقران، الشیعة واهل البيت، الشیعة و...* یک کتابخانه تخصصی وهابیت به نام دارالاعلام، تحت اشراف آیت الله مکارم شیرازی، در قم تأسیس، و سعی شده است تمامی کتاب‌های وهابیت در آنجا جمع شود؛ همراه نقد و جواب‌هایی که به آنها داده شده است.

اصل پنجم: شروع گفت‌وگو از مشترکات به ویژه تأکید بر مشترکات مورد علاقه مخاطب و پرهیز از آغاز سخن در اختلافات

این، یکی از شیوه‌های مهم موفقیت در بحث و گفت‌وگوست. آنچه رواج دارد، غیر از این

است. معمولاً وقتی مبلغان زبان‌دان ما با یک سنی و وهابی برخورد می‌کنند، همان اول بحثی اختلافی را شروع می‌کنند این گفت‌وگوها غالباً ناکارآمد است و به سرانجام نمی‌رسد. به تجربه ثابت شده که بیش از نود درصد گفت‌وگوهایی که بین عالمی شیعی و وهابی انجام می‌گیرد، ناکام می‌ماند. یکی از عیب‌های این بحث‌ها این است که اول، از موارد اختلافی شروع می‌شود. همان اول می‌پرسد جریان سقیفه چیست؟ چرا قبر حضرت زهرا علیها السلام هنوز پیدا نیست؟ از همان اول وارد چند اشکال می‌شود؟ آنها هم ورودشان با موارد اختلافی است. چنین بحثی ناکام است. آخرش چیزی از آن در نمی‌آید یا با دعوا تمام می‌شود و هیچ‌کس قبول نمی‌کند.

شیوه دیگری هم برای گفت‌وگو وجود دارد که چند ویژگی دارد و نخستین ویژگی آن، ورود از مشترکات است؛ یعنی اول گفت‌وگو از مشترکات شروع کنیم؛ به ویژه چیزهایی که مورد علاقه طرف مقابل است. وهابی دغدغه‌اش چیست و دوست دارد درباره چه صحبت کند؟ یکی مسئله توحید و شرک‌ستیزی است و سپس مسئله سلفی‌گری و اصول‌گرایی دینی و بدعت‌ستیزی. او دغدغه توحید و شرک‌ستیزی دارد. او به شدت نگران است که چرا جامعه دچار شرک شده است و می‌خواهد توحید بر آن حاکم باشد. دوم می‌گوید اصول‌گرایی داشته باشید و آنچه را پیغمبر صلی الله علیه و آله و اصحاب انجام دادند، انجام بدهید. آنچه

را بعدها در طول این ۱۴۰۰ سال به وجود آمده است، انجام ندهید. اینها دغدغه‌های دینی یک وهابی است.

واقعاً دغدغه است؛ چون این همه وهابی، همه که برای پول وهابی نشدند. ممکن است افراد معدودی باشند که انگیزه مادی داشته باشند. اما این همه وهابی که داریم، اینها برای پول وهابی نشدند. این همه سنی که داریم، برای پول که سنی نشده‌اند. عقیده دینی‌شان این است. دچار اشتباه است، اما دغدغه دینی دارد. یکی از دغدغه‌هایی که یک سنی دارد، این است که به اصحاب و همسران پیغمبر ﷺ که اطرافیان و نزدیکان پیغمبر ﷺ بودند، آسیب نزنید. دغدغه دیگر سنی‌ها این است که چرا به احادیث نبوی، که در جوامع و کتب صحاح سته جمع شده و تعالیم پیامبر ﷺ است، عمل نمی‌کنید؟ ما اگر بتوانیم یک راهکاری پیدا کنیم که آن بخش مثبت دغدغه او را بیابیم و بر آن تأکید کنیم، آن وقت دل می‌دهد به حرف زدن و احساس می‌کند هم‌گرایی‌هایی داریم که این نکته مهم است.

اصل ششم: پرهیز از ورود در مسائل چالش‌زای مذهبی مانند بحث خلفا

باید از این مباحث پرهیز کنید و هر چه می‌خواهند شما را به آن بکشند، باید وارد نشوید و موضوع را عوض کنید؛ چون چاه ویلی است که نمی‌شود از آن درآمد. نه آنها می‌توانند ما

را قانع کنند و نه ما می‌توانیم آنها را قانع کنیم. ما در موضوع خلفا حرف‌هایی داریم و به آنها معتقدیم؛ ولی نمی‌توانیم بگوییم. اگر بگوییم قبول نمی‌کنند و دعوا راه می‌افتد. اما در مسئله تحریف قرآن و در مسئله ائمه، می‌توانیم حرف‌هایمان را بگوییم.

اول وارد دغدغه دینی آنها بشویم. دغدغه دینی آنها توحید است. دلشان برای توحید می‌سوزد. مقتی وهابیت در عربستان، آقای بن باز، تندیس اندیشه وهابی‌گری است. من جلسات متعددی با علمای دیگر وهابی داشتم. سال‌ها با ائمه جماعات مدینه و مکه جلسات متعددی داشتم و شاید تا الآن حدود بیش از ششصد نشست علمی با علمای وهابی در عربستان داشته‌ام و با آنها نشست‌ها و مفصل صحبت کرده‌ام. یک روزی خدمت آیت‌الله ری شهری گفتم: اگر اجازه بدهید بروم دیدن بن باز. چون بعید بود شیعه را راه بدهند، من لباس عربی پوشیدم و به شکلی وارد دفتر ایشان شدم. صحبت اولیه را که شروع کرد، فکر کرد من یک سنی ایرانی هستم. گفتم: «الحمد لله ما خوشحال می‌شویم، حال رفضه چه طور است؟ رافضیان با شما چه می‌کنند؟» گفتم: «اگر اجازه بدهید بعضی از علمای اهل سنت بیایند اینجا و از وضعیت تعامل رافضیان با اهل سنت ایران گزارشی بدهند. گفت عیبی ندارد. آمدیم چند نفر از مولوی‌ها را بردیم آنجا و گزارشی به او دادند. اول جلسه تند بود. آدم بد اخلاقی بود. حدود ده - دوازده سال است که فوت کرده است. ابتدای جلسه خیلی



تند بود و فحش و لعن و... داشت. بعد آرام آرام مولوی‌ها گزارش دادند که آقا آن گونه که شما می‌گویید، نیست. گفت و گوهایی بین او و علمای اهل سنت ما انجام شد. چند مولوی حنفی داشتیم و چند ماموستای کرد شافعی. اینها گفت و گورا شروع کردند و مقداری اختلاف نظر داشتند. مسائلی را مطرح کردند و جلسه خوبی شد. مقداری تعدیل شد و بعد منجر شد به اینکه پیشنهاد دادیم اگر موافق باشید، علمای شیعه دیداری با شما داشته باشند و بعد از مشورت، پذیرفت. خدمت آیت الله ری شهری عرض کردم این پیشنهاد را دادم و موافقت کردند. ایشان هم قبول کردند و آقایان واعظزاده خراسانی، جعفر الهادی و چند تن دیگر از اساتید انتخاب شدند و رفتیم دیدن آقای بن باز. بحث شروع شد. مرحوم آقای واعظزاده از طرف ما آغاز کرد و گفت: «فضيلة الشيخ، لم تُشددون في الدين؟» گفت: «كيف تُتشدّد في الدين؟» گفت: «ما لا يكون بدعة و تقولون بدعة ما لا يكون شرکا تقولون شرک»؛ «آنچه را بدعت نیست، بدعت می‌دانید و آنچه را شرک نیست، شرک می‌دانید». گفت: «چه چیزهایی را بدعت می‌دانیم و بدعت نیست؟» گفت: «التبرک الى النبى والتبرک بأثار النبى». این‌ها بدعت نبودند. گفت: «چه طور اینها بدعت نبوده است؟» گفت: «أما كان الصحابة يتبرکون بشعر رسول الله أما كان الصحابة يتبرکون بدم رسول الله أما كان الصحابة يتبرکون بماء وضوء رسول الله و كادوا يقتتلون على وضوئه؟» شروع کرد احادیث از صحیح بخاری



خواندن که در صحیح بخاری این طوری آمده که سر و کول هم بالا می‌رفتند تا به آب وضوی پیغمبر ﷺ دست پیدا کنند. نزدیک بود کتک کاری کنند. اینها مگر نیست؟ شروع کرد اینها را خواندن و بحث‌های مفصلی آنجا مطرح شد.

وقتی در روش پیشین مناظره، بحث یک مقدار مقلوب شد و احساس کردیم مسیر ناکامی است، آرام آرام به سمت این روشی که عرض کردم، یعنی دغدغه‌های دینی، حرکت کردیم. بن باز گفت: «مخالفت ما با شما به این دلیل است که شما از توحید فاصله گرفته و به شرک مبتلا شده‌اید. شما به جای اینکه به خدا پناه ببرید، به انبیا و اولیا و ائمه و دیگران پناه می‌برید» و بعد شروع کرد به شمردن بدعت‌های ما و گفت: «شما به ضریح قفل می‌زنید و نخ می‌بندید و گرد ضریح‌ها و بارگاه‌ها طواف می‌کنید. شما به درخت‌ها نخ می‌بندید و تبرک می‌جوید» و همه اطلاعاتی را که داشت، دانه دانه شمرد. خوب اینجا جایی بود که بایستی ما روی آن دغدغه دست می‌گذاشتیم. بنابراین گفت و گوهای ما به این شکل ادامه یافت و گفتیم: ما معتقد هستیم به توحید محض و مبارزه با هر چی شرک و بدعت است. گفت: چطور؟ آقای واعظزاده توضیح داد در یکی از شهرها درختی بود که شیره قرمزی از آن می‌ریخت و مردم خیال کردند این خون است. هر چه عالم شهر نصحیت کرد که این تبرک نیست، این قدر نخ نبندید و نخ فایده ندارد، گوش ندادند. آخرش آن عالم نیمه شب رفت و آن درخت را

برید تا ریشه این بدعت را بکند. بن باز گفت: «کی این کار را کرد؟» نام آن عالم و نام شهرش را گفتند. گفت: «این واقعاً کار خوبی است. دیگر چکار کردید؟» آقای واعظزاده، هم شروع کرد به شمردن مخالفت علما با بدعت‌ها و خرافات، و گفت: «ما نمی‌گوییم بدعت و خرافه احیاناً وجود ندارد. بلکه خرافه ستیزی یک اصل دینی مراجع ماست، آنان با خرافات مبارزه می‌کنند. شرک هم به همین شکل است.»



بعد بحث توسل شروع شد. بن باز گفت: «چرا توسل می‌جوئید؟ اینها شرک است.» پاسخی که دادیم این بود که تمام توسلات ما عین توحید است؛ چون ما معتقدیم که انبیا و اولیا ذره‌ای توان و اراده از جانب خودشان ندارند. آنچه دارند، افاضه الهی است. همه اینها به مدد الهی است. ما پیغمبر اکرم، حضرت محمد ﷺ را بالاترین شفیع می‌دانیم. ولی معتقدیم بالاترین مقام آن حضرت، عبودیت است. ما ایشان را عبد می‌دانیم؛ یعنی هیچ توانی از خودش ندارد. گفت: «در توسل شما از خدا چه می‌خواهید از انبیا چه می‌خواهید؟» گفتیم: ما می‌گوییم نزد خدا شفاعت کنند؛ یعنی همه کارها را از خدا می‌دانیم. این عبارت اصلاً بر توحید دلالت دارد.

بعد پرسید: «از انبیا چه می‌خواهید؟» گفتیم: وساطت. گفت: «ولی بعضی این طور نمی‌گویند که از خدا بخواهیم، بعضی هاتان می‌روید کنار ضریح پیغمبر ﷺ یا امام

حسین علیه السلام می‌گوید مریض ما را شفا بدهید. خب هست یا نیست؟^۱ من در آنجا پاسخی دادم که در بحث پاسخ‌ها نقش آفرین باشد. گفتم: ببینید حرف درستی است. گاهی مردم ما از خود امام یا پیغمبر می‌خواهند که مریض را شفا بدهند. گفت: «هذا هو الشکر الاکبر». گفتیم: اینها شرک اکبر نیست. گفت: چرا؟ گفتم: چرا شرک است؟ گفت: «شرک یعنی صفات خدا را به غیر خدا دادن. شافی بودن و رزاق بودن، مقام خداست؛ ولی شما آن را به غیر خدا نسبت می‌دهید، شرک یعنی همین.» من گفتم: آقا شافی بودن جزو صفات اختصاصی خدا نیست. گفت: «هذا هو الشکر». شرک یعنی همین که شما شافی را غیر خدا بدانید. گفتم: این شرک را قرآن به ما تعلیم داده است. گفت: «نغوذ بالله. مگر قرآن تعلیم شرک می‌دهد؟» گفتیم: بله. قرآن راجع به حضرت عیسی علیه السلام می‌فرماید: «تُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ»^۲ «تُبْرِئُ» مخاطب است. فاعل «تُبْرِئُ» خداست یا نیست؟ گفت: «خدا می‌خواست این کار را توسط او انجام بدهد.» گفتم: می‌توانست بگوید: «وَأَبْرِئِ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ بِيَدِكَ»؛ ولی نگفت. گفت «تُبْرِئُ». خود عیسی علیه السلام گفت: «وَأَبْرِئِ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ»^۲ نگفت: «ان الله یبری» پس این می‌تواند ابراء، یعنی شفا دادن باشد. بالاتر از این، خالقیت از صفات اختصاصی خدا نیست. گفت: «ببینید شرک‌تان تا کجا هست. گفتم: خود قرآن این را به ما یاد داده است:

۱. مائده: ۱۱۰.

۲. آل عمران: ۴۹.

﴿وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ...﴾^۱ «تخلق». مخاطب خدا نیست؟! گفت: «پس این طور که شما می‌گویید، ظاهراً خدا هیچ صفات اختصاصی ندارد.» گفتیم: چرا دارد. گفت: «اینها همه صفات بشر است.» گفتیم: یک فرق وجود دارد و آن هم یک کلمه است: تمام این صفات و افعال، اگر استقلالی باشد، از صفات ذات الهی است و اگر به اذن و افاضه‌ای باشد، صفت بشر است. از این رو قرآن می‌فرماید: ﴿وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَى بِإِذْنِي...﴾^۲ اگر احیا به اذن الله و مدد من الله باشد، صفت خدا نیست؛ صفت بشر است. لذا مانعی ندارد که یک نفر به حضرت عیسی بگوید: «من نابی‌نا را شفا بده»، نه اینکه بگوید: «از خدا بخواه که شفایم دهد». اشکالی هم ندارد. سؤال: در آنجا می‌گویند چون زنده بوده است، اشکالی ندارد؛ اما حالا که نیست و مرده است، اشکال دارد.

ایشان گفت: فرقتش چیست؟ گفتیم: دقیقاً همین است. ما انبیا و ائمه را دارای این مقامات می‌دانیم؛ ولی تمام اینها باذن من الله و مدد من الله است و اینها منافاتی با توحید ندارد. اصلاً همین که باذن من الله است، یعنی توحید؛ یعنی خدا همه کاره است. گفتند: بفرمایید اگر کسی معتقد باشد حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَام یا پیغمبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، شفای (ابراء) اکمه و ابرص و احیای موتی از دستش بر می‌آید باذن الله، آیا این شرک است؟! اگر کسی از پیغمبر بخواهد که شفا

۱. مائده: ۱۱۰.

۲. مائده: ۱۱۰.

بدهد باذن الله، این شرک است؟! ایشان گفت: «این طور که می‌گویید این شرک نیست؛ ولی این حرف‌هایی که می‌گویید استقلالی و اذنی، این حرف‌های قلمبه سلمبه، حرف شماست. مردم عوام این حرف‌ها را نمی‌فهمند. می‌روند و می‌گویند: یا رسول الله، من را شفا بده. آن را چه می‌گویید؟»

اینجا آقای واعظ زاده گفت: آقای بن باز آن عوامی که از روستا آمده است و سواد ندارد، می‌گوید: «یا رسول الله مریض من را شفا بده». او این اصطلاحات را نمی‌داند، اما مرتکز در ذهن او، شفای اذنی است، نه شفای استقلالی؛ زیرا اگر از او بپرسید: «آقای عوام، تو که از پیغمبر ﷺ می‌خواهی مریضت را شفا بدهد، آیا پیغمبر ﷺ این قدرت را ذاتاً و بدون مدد و اذن الهی دارد، یا از خدا دریافت کرده است؟» او در پاسخ می‌گوید: «از عنایت خداوند است». گرچه اصطلاحات را بلد نیست، ولی مرتکز در ذهنش اعتقاد توحیدی است. لذا آن هم شرک نیست. به اینجا که رسید، بن باز آرام شد و گفت: «همه شما معتقد هستید؟» گفتیم: بله. گفت: «اگر معتقد هستید، چرا با شرک مبارزه نمی‌کنید؟» پاسخ دادیم در جهان اسلام بگردید یک مشرک پیدا کنید تا ما با آن مبارزه کنیم. یک نفر را پیدا کنید که معتقد باشد پیغمبران مستقلاً و بدون مدد و اذن الهی این کار را انجام می‌دهند، تا ما با او مبارزه کنیم. «لایوجد فی العالم الاسلامی مشرک». در اینجا آرام شد و گفت: «این طوری که می‌گویید، اشکالی ندارد.»



وارد سخن بعدی که شدیم، میدان باز شد. هر چه جلو رفتیم، قضیه عوض شد و رفتارش با ما تغییر کرد. بعد دید آن اول تند و غیرمحترمانه برخورد کرده و حرف‌های شیعه، پایه دار و درست است. جلسه که تمام شد، ایستاد و گفت: افتخار بدهید میهمان ما باشید. گفتیم: شما گفتید مشرک. گفت: آنها بحث‌های علمی بود که تمام شد. گفتیم امروز وقت نداریم و گذاشتیم برای جلسه بعدی و مباحث را ادامه دادیم که منجر شد به مکاتبه‌هایی بین دارالتقريب و بن باز که آن نامه‌ها چاپ شد. کتابچه کوچکی است به نام رساله بین الشیخین (شیخ محمد واعظ زاده و شیخ بن باز). آن نامه را ملاحظه بفرمایید.

تأکیدم روی این مطلب بود که نقطه شروع را امر مشترکی که مورد علاقه مخاطب است قرار دهید. جلسات مزبور را سه سال با آقای بن باز ادامه دادیم و با ایشان مذاکره داشتیم تا اینکه ایشان از دنیا رفت. این مذاکره‌ها ضبط نشد، اما سعی کردیم مکاتبات ثبت شود و به عنوان سند، در تاریخ بماند. بعد از بن باز آل‌الآن آقای آل‌الشیخ مفتی عربستان است. مستحضرید شیخ یعنی شیخ محمد بن عبدالوهاب. بن باز از آل‌الشیخ نبود. در زمانی که در عربستان محمد بن سعود و محمد بن عبدالوهاب قیام کردند، با هم بی‌مان بستند که وقتی پیروز شدند، تقسیم کار کنند. حکومت با محمد بن سعود و آل و خاندان او باشد و آل سعود همیشه حاکم باشند. کشور را هم به نام آنها نامیدند: «المملکة السعودیه». محمد

بن عبدالوهاب هم گفت پس حاکمیت دینی با آل من؛ یعنی آل الشیخ باشد. لذا در عربستان دو آل حکومت می‌کنند: آل سعود و آل شیخ. مفتیان وهابیت در عربستان همیشه از آل الشیخ اند. تنها یک بار تخلف شد که آن، جریان بن باز بود که از آل الشیخ نبود. بعدها دو مرتبه مقام افتا به آل الشیخ رسید: شیخ عبدالعزیز بن عبداللّه آل شیخ. ایشان پیر است و حدود ۸۵ سال دارد.

اصل هفتم: انتخاب روش ایجابی به جای روش سلبی

معارف مکتب اهل بیت را به دور روش می‌توانیم معرفی کنیم: یکی روش سلبی است؛ یعنی دیدگاه‌های غلط وهابیت یا دیگران را نقد کنیم؛ مثلاً بگوییم وضوی شما به این دلیل، باطل است. خلافت، به این دلیل باطل است. روش ایجابی به عکس این است و آن این است که ما نقد نکنیم؛ بلکه حقانیت دیدگاه مکتب اهل بیت را به خوبی تبیین، و دلایلش را کاملاً بیان کنیم؛ به گونه‌ای که حقانیت دیدگاه اهل بیت صد در صد و شفاف برای مخاطب معلوم شود. در ایران، غالب تبلیغ‌ها به روش سلبی است. اما این روش جواب نمی‌دهد؛ مثلاً از حوزه علمیه مشهد، یا قم، مبلّغ به منطقه اهل سنت فرستاده‌ایم. او هم رفته و اولین و دومین نقد را که زده، یا دعوا راه افتاده یا شکایت شده است یا او را بیرون کرده‌اند. آقا را فرستاده‌ایم برود مسجد

اهل سنت صحبت کند، در سخنرانی خودش یک نقد زده و محترمانه، عالمانه و مستند، آن را تبیین کرده است. اما همین نقد کافی است که این امام جمعه دیگر او را دعوت نکند. نه تنها او را، بقیه را هم راه نمی‌دهد.

روش سلبی مورد اقبال اهل سنت قرار نمی‌گیرد. ما چند تا مولوی داریم که عاشق باشند که بگویند آقا بیا و صحبت کن؟ اجباری است و این، جواب نمی‌دهد.

ما تجربه‌ای را در کردستان سال ۶۲ داشتیم. دوران سخت جنگ کردستان بود. جنگ شدیدی داشتیم. کومله و دموکرات، پاسداران را می‌کشتند و سر می‌بریدند. گاهی هم جلوی عروس یک پاسدار را قربانی می‌کردند. آن زمان ما در قم تازه کار اهل سنت را شروع کرده بودیم. جمعی بودیم که ما را دعوت کردند به مهاباد برای تدریس در دوره دانش‌افزایی و آموزش ضمن خدمت به دبیران بینش دینی کردستان. وزارت آموزش و پرورش به این بهانه آنها را جمع می‌کرد و دوره‌هایی برای آنها می‌گذاشت تا مطالب یک مقدار درست بشود. ما به مهاباد رفتیم. آن زمان یکی از خیابان‌های دست جمهوری اسلامی بود و سپاه، ارتش، اطلاعات و سازمان صدا و سیما آنجا مستقر بودند. بقیه خیابان‌ها هم دست کومله‌ها بود. در این اوضاع ما را به آنجا فرستادند تا تدریس کنیم. حدود سی نفر از دبیران بینش دینی اهل سنت را جمع کرده بودند و اینها هم مجبور بودند برای ارتقای درجه، سر این کلاس‌ها بنشینند. ما چهار



پنج نفر بودیم که درس‌ها را بین خودمان تقسیم کردیم و عقاید هم سهم من شد که یک دوره از عقاید اسلام بگویم. رفتیم سر کلاس: دیدم این ماموستاهای محترم نشسته‌اند با حدود بیست سال، سی سال سابقه تدریس دینی و سنشان دو برابر من، که بناست یک دوره عقاید تدریس کنم، به آنها چه بگویم؟ کتاب‌های شهید مطهری، آقای هاشمی نژاد و آیت‌الله مکارم را خوانده و خلاصه کرده بودم. رفتیم اینها را بگویم. من می‌خواستم به صورت سلبی صحبت کنم، اما دیدم اینجا جای سلبی گفتن نیست. ترس محیط من را وادار کرد سلبی را تعطیلش کنم. از روی حکمت نبود؛ بلکه از ترس بود. یک مورد کافی است که ترور انجام بگیرد. مجبور شدم روش ایجابی را انتخاب کنم. شروع کردم یک دوره عقاید را گفتن. حدود یک ماه طول کشید. روزهای آخر بود. بعد از کلاس آمدیم چای بخوریم که چند نفر از این ماموستاها آمدند و نشستند. یکی از آنها گفت: «آقای زمانی ما که حرفی نداریم. همه ما را شیعه کردی.» یک کمی جا خوردم. در آن فضای ترسناک گفتیم: خدا نکند، مگر من چیزی گفتیم؟ مگر من بحث شیعه و سنی مطرح کردم؟ گفت: «نه، تو در این یک ماه نه کلمه شیعه را بر زبان آوردی نه سنی را. زرنگ تر از این حرف‌ها بودی.» گفتیم: مگر من چه گفتیم؟ گفت: «شما از توحید گفتی، نبوت گفتی، معاد گفتی، انسان‌شناسی گفتی، قضا و قدر گفتی. اینها را گفتی.» گفتیم: پس مشکل چیست؟ گفت: «مشکلی نبود. توحید گفتی؛ ولی توحیدی گفتی که امام صادق علیه السلام

گفته بود. نبوتی گفتمی که ائمه اهل بیت گفته بودند. در مورد جبر نگفتمی که سنی چه گفته و شیعه چه گفته. اسم اینها را نیاوردی؛ اما جوری جبر و اختیار را توضیح دادی که همان امر بین الامرین امام صادق علیه السلام از آن در آمد. هر چه گفتمی عقاید شیعه را در این یک ماه برای ما بیان کردی. مگر تشیع غیر این است؟» گفتم: من عذرخواهی می‌کنم. اگر خلاف نظر شما گفتم، شما نادیده بگیرید و جزو اطلاعاتتان قرار بدهید. آنها را قبول نکنید. سری تکان داد و به من گفت: «آقای زمانی خدا به ما هم عقل داده است. (این جمله خیلی دقیق است). آیا می‌شود یک انسان عاقل راجع به مسائلی که اختلاف عقیدتی هست و قبلاً تحلیل دیگری درباره آن داشته است، الآن تحلیلی عالمانه تر و مقبول تر بشنود و نپسندد؟ می‌شود آدم نپسندد؟ می‌شود به آن معتقد نشود؟ هر جا گیر داشتیم، سؤال کردیم، هر جا نتوانستیم باور کنیم، شبیه کردیم. اشکالات را جواب دادی و وقتی ساکت شدیم، یعنی قبول کردیم. تمام عقاید تشیع را به ما گفتمی و ما همه را قبول کردیم. الآن همه ماها شیعه شدیم. فقط دستمان هست که اینجوری مانده است.»

برایم خیلی جالب بود. گفت تمام عقاید شما را در این یک ماه پذیرفتیم. احساس کردم برگ جدیدی باز شد؛ صفحه جدیدی در تاریخ روش تبلیغی آغاز شد و آن، شیوه ایجابی است. احساس کردم می‌شود این کار را کرد که ما بدون اینکه اسمی از مذهب ببریم و بدون

اینکه سلبی و نقدی بزنیم، عقاید شیعه را به گونه‌ای اثباتی و ایجابی بیان کنیم که مورد پذیرش و پسند مخاطب قرار بگیرد و به آن معتقد شود. لازم است عالمان ما این شیوه را انتخاب کنند. این شیوه در جاهای مختلف جواب داده است؛ هم در ایران و هم در کشورهای متعدد. من در هشتاد یا نود درصد مساجد اهل سنت سخنرانی کرده و شاید به هفتاد، هشتاد درصد حوزه‌های اهل سنت رفته‌ام و برای طلبه‌هایش سخنرانی کرده‌ام. من در این سخنرانی‌ها ایجابی رفتار می‌کنم حرف خودم را می‌زنم و مثلاً از خلفا چیزی نمی‌گویم؛ بلکه مطلب اهل بیت را به شیوه ایجابی می‌گویم. از این رو احساس نگرانی مذهبی به مولوی دست نمی‌دهد. وقتی این طور شد، ممانعت نمی‌کند. بنابراین شیرین‌تر و مستندتر صحبت کنیم و از آیات شریفه قرآن و احادیث نبوی بیشتر بهره ببریم. اگر به این مطالب توجه کنیم، می‌بینیم که دیگران نیاز دارند. یک بار امام جمعه ۸۵ ساله بندر ترکمن قبل از ماه رمضان زنگ زد و ضمن تبریک گفتن برای فرا رسیدن ماه مبارک، گفت: «شما می‌دانید من در طول سال مردم را تبلیغ می‌کنم و گل جمعیت من در عید فطر است که ده‌ها هزار نفر جمع می‌شوند. این گل وقت را برای شما گذاشته‌ام. امسال جایی قول نده. نوبت شهر ماست. بیا اینجا حرف‌هایت را بزن.»

من آخوند شیعه با این اندیشه که می‌خواهم مطلب اهل بیت را بیان کنم، اما در قالب

ایجابی، به آنجا رفتم. وقتی رسیدیم، دیدم جمعیت را جمع کرده است. ده‌ها هزار نفر. بقیه مولوی‌ها را هم به ترتیب گذاشته است صحبت کنند تا جمعیتشان خوب جمع شود. کل مردم که آماده شدند، اعلام کرد: «مردم، من آقای زمانی را از قم دعوت کردم برای شما صحبت کند. استفاده کنید.» حرف‌هایم را که زدم، پشت میکروفون ایستاد و گفت: «مردم، هر چه ایشان گفتند، حرف‌های من است.»



من به حدود سی کشور دنیا رفته و صحبت کرده‌ام و می‌دانیم که غالب مسلمانان دنیا، اهل سنت هستند. من اول برای شیعیان می‌رفتم و بعد برای اهل سنت. برای آنان که صحبت می‌کردم، به همین شیوه وارد می‌شدم و استقبال می‌کردند. بعد برای تدریس دعوت‌م کردند. فکر نمی‌کردم تا این اندازه ثمر بدهد.

مفتی بوسنی (آنها حنفی مذهب هستند. ما در بوسنی شیعه کم داریم) نامه به ایران زد که آقا محبت کنید دو تا استاد از حوزه علمیه قم بفرستید یک دوره تفسیر و معارف تفسیری را به طور خلاصه برای ائمه جمعه و جماعت ما تدریس کنند. من با یکی دیگر از اساتید به آنجا رفتیم. تمام ائمه جمعه اهل سنت حنفی مذهب را جمع کرده و دو هفته، از صبح تا شب، کلاس فشرده برای آنها گذاشته بودند. به ما می‌گفتند شروع کنید قرآن و معارف قرآن را به این ائمه جمعه آموزش دهید و ما هم مطالب خود را مطرح کردیم.

اصل هشتم: گفت و گو در خلوت و دور از چشم دیگران

با هر که می‌خواهی صحبت کنی، جلوی دیگران صحبت نکن. همراهی نمی‌کنند. تنهایی که صحبت کنید، خیلی اثر دارد.

اصل نهم: پرهیز از اعتراف گرفتن

همین که احساس کردید قبول کرد، رهاش کنید. مجبورش نکنید که بگوید قبول کرده است یا نه.

اصل دهم: بهره‌گیری کامل از قرآن و احادیث شریف نبوی و کتب اهل سنت



شیوه‌های بیان و دفاع از عقائد اسلامی در مکه و مدینه



شیوه‌های بیان و دفاع از عقائد اسلامی در مکه و مدینه



شیوه‌های بیان و دفاع از عقائد اسلامی در مکه و مدینه



شیوه‌های بیان و دفاع از عقائد اسلامی در مکه و مدینه



شیوه‌های بیان و دفاع از عقائد اسلامی در مکه و مدینه



